

محمد بن اسحاق و انتساب به تشیع

شهلا بختیاری*

چکیده

یکی از مسائل مطرح در میان متون رجالی کهن، شیعی خواندن یا به تشیع منتسب کردن ابن اسحاق است. متقدمان و متأخران با تکیه بر شواهدی در برخی عبارات‌های او مدعی وجود گرایش شیعی در تفکر وی بوده‌اند. گروهایی نیز از این انتساب دفاع یا وجود آن را نفی کرده‌اند. پرسش اساسی آن است که چه عواملی در منتسب کردن ابن اسحاق به تشیع نقش داشته‌اند؟ مسلم است تفاوت‌هایی میان سبک و چگونگی کار برخی نویسندگان و از جمله ابن اسحاق با عالمان حدیثی مدینه در حال بروز بود که سبب شد پیشکسوتان از عملکرد و دستاوردهای علمی نسل جدید نگران و ناراضی بوده و به گونه‌های مختلف بکوشند تا مانع رشد سبک و شیوه کار آن‌ها در حوزه خود باشند. از این رو احتمال می‌رود که آن‌ها با اتهامات یا انتساب‌هایی سعی در حفظ اوضاع به نفع خود داشته باشند. با چنین رویکردی می‌توان زمینه و علت انتساب‌های متعدد به ابن اسحاق را در فضایی که در مدینه در مورد او به وجود آمده بود و نیز در شیوه کاری جست‌وجو کرد. بررسی صحت این انتساب، هم از طریق عملکرد و هم آثار فرد امکان‌پذیر است. به نظر می‌رسد مصداق‌های بروز اتهامات و نسبت‌هایی از این دست به سبب وجود برخی روایاتی است که دیگران نقل آن را نمی‌پسندیدند یا جسارت نقل آن را نداشتند. از این رو لازم است که مکان و جو عصر زندگی علمی ابن اسحاق در کنار آثار او بررسی شود تا پاسخ این مسئله روشن شود که آیا شیوه کاری مسبب بسیاری از اتهامات بوده است یا نه؟

واژه‌های کلیدی: ابن اسحاق، تاریخ‌نگاری، سیره، مغازی، مدینه و تشیع.



مقدمه

یکی از مباحث مهم در تاریخ‌نگاری، بررسی نقش و تأثیر افراد، به‌ویژه صاحبان اندیشه در تحول و توسعه فن مذکور است. با وجود آن‌که در دوسده نخستین اسلامی افراد گوناگونی برای بازسازی یا ثبت وقایع دوران پیامبر ﷺ کوشیدند، اما واقعیت آن است که تفاوت سبک و شیوه آن‌ها، به‌ویژه در برداشت‌هایی که از دوران مذکور داشتند، روز به روز بارزتر از قبل می‌شد. نشانه‌های این مهم به‌خوبی در نمونه‌های تاریخی سده دوم هجری قابل تبیین است.

منع کتابت حدیث، ظهور تک‌نگاری‌ها در حوزه‌های مختلف، به‌ویژه سیره و مغازی، توجه به صحابه در جمع‌آوری و نگارش دو ماده مذکور، ظهور خاندان‌هایی، از قبیل آل‌زبیر که پس از مشارکت در وقایع سیاسی اهتمام به حدیث نمودند، وارد شدن امم و افراد غیر عرب و غیر مسلمان در حوزه سیاسی قلمرو اسلامی و انتقال سبک‌ها و آثار تاریخی گذشته آنان به دنیای اسلامی، تأثیرگذاری جریان‌های سیاسی در نگارش و اهتمام گروه‌ها و افراد متعدد به یافتن پاسخ برخی پرسش‌های اساسی در مورد رهبری سیاسی و حتی معنوی جامعه، ظهور فرقه‌های جدید، توجه یا اهتمام برخی عناصر در دستگاه حکومتی به مطالعه در باره گذشته و بسیاری موارد دیگر، جنبه‌های مختلفی از رشد‌گرایش نامحسوس به تدوین احوال گذشته، به‌ویژه بازنویسی سیره و سلوک پیامبر ﷺ و دوران ایشان را به نمایش می‌گذارند. در این میان، بررسی سیاسی و جامعه‌شناختی تحول تاریخ‌نگاری بدون توجه به سیره‌نگاری و رابطه آن با گرایش‌ها و سلیقه‌های افراد، ناقص به نظر می‌رسد. از این رو در این مقاله سعی شده است، ضمن نگاهی به سبک کار ابن‌اسحاق به عنوان یکی از افراد مؤثر در تحول تاریخ‌نگاری و رابطه او با تاریخ‌نگاری در تدوین سیره و مغازی، ابعاد مختلف مسئله از منظر سیاسی و جامعه‌شناختی واکاوی شود.

ابن‌اسحاق از کسانی است که نخستین آثار مکتوب دارای سبک مستقل در حوزه سیره پیامبر ﷺ از او باقی مانده است. وی در مدینه رشد کرد و روایت سیره و مغازی

در عراق از او شنیده شد. با این حال، اتهامات زیادی به او زده شده و وی به گرایش‌ها و اموری منتسب شده که شیعی‌گری یکی از آنهاست. اتهاماتی از قبیل نشستن در آخر مسجد و سخن گفتن یا تغزل با زنان که سبب تازیانه خوردن او شد،^۱ نقل از زنان،^۲ خروس بازی و خودستایی در مقابل علم مالک،^۳ قدری‌گری،^۴ پی‌ریزی منابع سیره پیامبر ﷺ با مواد مشکوک،^۵ اهتمام به قصه‌های عرب و اسرائیلیات و آوردن اشعار ساختگی،^۶ آوردن مطالب از یهود و نصارا،^۷ اشتباه در انساب،^۸ مجزا نکردن منابع و روایات دیگران از نوشته‌های خود،^۹ نقل از دیگران بدون سماع و شنیدن مستقیم از آنان،^{۱۰} و نقل احادیث باطل از اشخاص ناشناس^{۱۱} از دیگر موارد اتهامی اوست.

با ملاحظه موارد ذکر شده، انتساب‌ها و اتهام‌های مذکور را می‌توان در دو بخش دسته‌بندی کرد: دسته‌ای از آن‌ها به شیوه و سبک کار در روایت سیره و مغازی باز می‌گردد که جمع کردن منابع سیره از همه منابع موجود و ممکن، کمک گرفتن از قصه‌های عرب و اسرائیلیات، نقل بدون سماع مستقیم و اشتباه در نسب، در دسته نخست جا می‌گیرد. دسته دیگر اتهامات و انتساب‌ها جنبه اخلاقی می‌یابد که بخشی از آن با سلوک شخصی وی و بخشی به درگیری‌های او با دیگر مدنیان مرتبط

۱. یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۷؛ ابن ندیم، الفهرست، ص ۹۲ و ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۳.
۲. یاقوت حموی، همان، ج ۱۸، ص ۶.
۳. همان؛ ابن ندیم، همان، ص ۹۲؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۳؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۱، ص ۱۱؛ ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۶۷۸ و خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۲۲.
۴. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۱ و ۲۴.
۵. ابن سیدالناس، عیون الأثر، ج ۱، ص ۱۷.
۶. یاقوت حموی، همان، ج ۱۸، ص ۵.
۷. همان، ص ۸.
۸. ابن ندیم، همان، ص ۹۳.
۹. خطیب بغدادی، همان، ج ۱، ص ۲۳۰ و ابن سیدالناس، همان، ج ۱، ص ۱۲.
۱۰. خطیب بغدادی، همان، ج ۱، ص ۲۲۰ و ابن سیدالناس، همان، ج ۱، ص ۷ و ۱۳.
۱۱. خطیب بغدادی، همان، ج ۱، ص ۲۳۷ و ابن سیدالناس، همان، ج ۱، ص ۳.



می‌شود. با این دسته‌بندی می‌توان با دقت بیشتری به شناخت علل و زمینه‌های اتهام‌ها پرداخت. هر چند این انتساب‌ها در کاهش توثیق روایات وی، به‌ویژه در سیره و مغازی پیامبر ﷺ جایگاهی ندارند، اما احتمالاً نگرش جانب‌دارانه اهل حدیث به منظور جهت‌مند نشان دادن روایات ابن‌اسحاق یا حتی کم ارزش نشان دادن آن‌هاست.

همان‌گونه که ذکر شد تعداد موارد منتسب به ابن‌اسحاق اندک نیست، اما از آن میان، متشیع بودن وی یا وجود جنبه‌هایی از تشیع در دید وی، سبب توجهات یا سخنانی در مورد او شده است. نگاه ابن‌اسحاق به روایات مرتبط با امام علی علیه السلام و دوستی او با اهل بیت یا بیزارگی و ناخشنودی از عثمان، از عواملی است که نویسندگان متقدم و پیروان آنان را به سوی شیعی خواندن وی رهنمون شده است. با این حال، به نظر می‌رسد در پاسخ این پرسش می‌بایست دقیق‌تر شد که آیا صرفاً با این چند مورد می‌توان گرایش را به فردی نسبت داد؟ مسلم است که وجود مواردی اندک از این قبیل نمی‌تواند قانع‌کننده باشد و ضروری است ضمن بررسی عمیق، علل و چرایی وجود چنین دیدگاهی نسبت به او و صحت انتساب او به تشیع مورد تعمق مجدد قرار گیرد. فرض بر آن است که در فضایی که در مدینه برای ابن‌اسحاق به وجود آمده بود، زمینه‌های شکل‌گیری چنین نسبت‌هایی را می‌توان جست‌وجو کرد. در حقیقت، چگونگی فعالیت علمی وی و سازگاری یا ناسازگاری آن با فضای علمی شهر مدینه، محور اصلی بررسی است که ضمن آن می‌توان مشترکات یا تضادهای عملکردی ابن‌اسحاق را با دیگر صاحب‌نظران وقت یافت و یا به چرایی و چگونگی تأثیر عملکردها در قضاوت‌های اشخاص پی برد.

فرض دیگر این نوشته آن است که در بسیاری از موارد می‌توان آثاری از حب و بغض‌های شخصی را یافت که در بسیاری از اتهامات منسوب به ابن‌اسحاق، از جمله شیعی بودن او بی‌تأثیر نمی‌باشد. پیش از هر کوششی برای بیان مسئله و تبیین جامعه‌شناختی آن، بررسی فضای سیاسی زندگی ابن‌اسحاق، برداشت مورد نظر وی از

سیره و به‌ویژه رابطه سیاسی و جامعه‌شناختی دیدگاه‌ها و برداشت‌های وی از منابع، ضروری است.

روایت سیره از منظر عالمان حدیث

به اقرار بیشتر مورخان و صاحب‌نظران حوزه تاریخ اسلام، محمد بن اسحاق نخستین کسی است که سیره او در باره پیامبر ﷺ به دست ما رسیده است. نقل شده است که سه نوع نگارش از سیره ابن اسحاق توسط سه تن از شاگردان او انجام شده است که می‌توان آن را مسبب پیدا شدن سه گرایش یا سه گونه نقل متفاوت از او تلقی کرد. او نخستین کسی است که مغازی پیامبر ﷺ را جمع کرد.^۱ طبق شیوه‌های علمی آن عصر، خمیرمایه روایات وی در سیره و مغازی به شیوه محدثان جمع شده که به طور طبیعی زمینه مشترکی میان او و علمای حدیث فراهم آورده است. علما در مورد جایگاه او در مغازی و سیره پیامبر نظر خوبی دارند. او به «امامت» در این دو مبحث شناخته شده است. ابن شهاب زهری می‌گفت: هر که می‌خواهد مغازی را یاد بگیرد، آن را از ابن اسحاق بیاموزد. بخاری در تاریخ خود از او یاد کرده و شافعی نیز از وی روایت کرده و گفته است هر که می‌خواهد در مغازی متبحر شود، «او عیال ابن اسحاق است». شعبه بن حجاج او را در حدیث «امیرالمؤمنین» خوانده است. بخاری از او روایت کرده و او را مورد وثوق دانسته است.^۲

با این حال، دیدگاه صاحب‌نظران هم‌عصر ابن اسحاق در مورد عملکرد او نسبت به حدیث چندان مثبت نیست. مالک بن انس به او طعنه می‌زد، زیرا ابن اسحاق گفته بود حدیث مالک را نزد من بیاورید که من طیب علت‌های آن هستم. در مقابل، مالک او را دجالی از دجال‌ها خوانده بود و تأکید کرده بود که ما او را از مدینه بیرون راندیم، و اشاره کرده بود دجال نمی‌تواند داخل مدینه شود.^۳ در ادامه در روایتی به نقل از

۱. یاقوت حموی، همان، ج ۱۸، ص ۵.

۲. ابن خلکان، همان، ج ۴، ص ۱۰۳.

۳. همان.





خطیب بغدادی که به انس بن مالک می‌رسد، گفته شده است: انس که یکی از اصحاب رسول خدا ﷺ است، نمی‌میرد تا به دجال برخورد کند.^۱ منظور آنان از دجال، ابن اسحاق بود. به این ترتیب در مشاجره کلامی میان آن دو برای تضعیف ابن اسحاق، با تکیه بر صحابی بودن انس، ابن اسحاق را دجال معرفی می‌کردند. ابن ادريس نیز کسی را پیش از او ندیده بود که جمع دجال‌ها باشد.^۲

به رغم این دیدگاه در خصوص ابن اسحاق، گروهی از علمای حدیث او را در اخبار تاریخی، موثق خوانده‌اند، نه در حلال و حرام.^۳ در میان اهل تاریخ، طبری بسیار از او نقل و روایت کرده که نشانه اعتماد او به ابن اسحاق و موثق دانستن وی است. اما ابن ندیم، تأثیر پذیری از یهود، تضعیف او نزد اهل حدیث، سرودن شعر و آوردن آن‌ها در سیره و حتی اتهامات اخلاقی را به اتهامات او افزوده است.^۴ احمد بن حنبل نیز در تضعیف او در عصر خود نقش داشته است. وی در مورد ابن اسحاق تأکید داشت: من به کسی که از کلبی و دیگران حکایت می‌کند، اعتنا نمی‌کنم.^۵

در قبال ضعیف خوانده شدن او که یاقوت احتمال آن را به حدیث تسری داده بود،^۶ عاصم بن عمرو بن قتاده می‌گفت تا زمانی که محمد بن اسحاق زنده است علم پیوسته در میان انسان‌هاست.

با وجود این توصیف‌ها، مشکل ابن اسحاق به ثقه یا ضعیف بودن در حدیث ختم نمی‌شد، بلکه شاذکانی (شاذکونی) او را متشیع و قدری خوانده بود. احمد بن یونس علاوه بر ابن اسحاق، ابومعشر و یحیی بن سعید را که هر سه از اصحاب مغازی بوده‌اند، شیعه خوانده است.^۷ در این فضا ابن اسحاق و حسن بن حمزه و ابراهیم بن

۱. همان.

۲. همان.

۳. ذهبی، تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۷۳.

۴. ابن ندیم، همان، ص ۹۲.

۵. خطیب بغدادی، همان، ج ۱، ص ۲۲۷ و ابن سید الناس، همان، ج ۱، ص ۳.

۶. یاقوت حموی، همان، ج ۱۸، ص ۶.

۷. همان، ص ۶-۷.

محمد که «علی علیه السلام را بر عثمان مقدم» می‌داشتند، متشیع دانسته شده‌اند.^۱ با توجه به فضای ارائه شده، یک بار دیگر می‌بایست یادآور شد که از جو سیاسی و گرایش افراد به جریان‌های موافق و مخالف حاکمیت نباید غافل بود. تقدم و برتر دانستن علی علیه السلام بر عثمان همواره یکی از اموری بود که فرد را به جبهه مخالفان حاکمیت سوق می‌داد و در نتیجه، مجال و نیروی کافی برای تضعیف او نزد اهل حدیث فراهم می‌کرد.

در میان نویسندگان دوران معاصر، گروهی می‌کوشند که انتساب ابن اسحاق را به تشیع، مرتبط با فضای عراق نشان دهند. جعفریان، سخنان یا عبارت‌های متشیعانه را ناشی از تشیع عراقی و دوستی عراقیان نسبت به اهل بیت و بیزاری و ناخشنودی آنان از عثمان می‌داند.^۲ اگرچه به سبب برخی امور او در اثبات شیعی بودن یا نبودن ابن اسحاق موفق نبوده است. وی معتقد است که ابن هشام موارد بسیاری را که مربوط به امام علی بن ابی طالب علیه السلام بود و ابن اسحاق نیاورده بر روایت او افزوده است که نشانه معیارهای تاریخ‌نگاری آن عصر می‌باشد.^۳ او در تردید شیعی خواندن یا نخواندن ابن اسحاق احتمالی‌هایی را داده و در ادامه بحث خود تأکید کرده است که وجود تعبیرهای محبت‌آمیز نسبت به امام علی علیه السلام از قبیل «رضوان الله علیه» را می‌توان کاملاً مربوط به خود ابن اسحاق ندانست، زیرا ممکن است عبارت‌هایی از این دست، افزوده ابن هشام یا کاتبان نسخه‌های او باشد.^۴ ملاحظه می‌شود که نقش ابن هشام و کاتبان نسخه‌های سیره ابن اسحاق در جرح و تعدیل سیره، نزد جعفریان مهم انگاشته شده است.

روایتی که در تقویت نظر مورد بحث به آن استناد شده، روایت انذار است که یکی از مهم‌ترین روایت‌ها در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. جعفریان معتقد است که ابن هشام آن را در نقل خود حذف کرده است، اما طبری آن را به نقل از ابن اسحاق آورده است.^۵

۱. همان.

۲. رسول جعفریان، سیره رسول الله صلی الله علیه و آله، ص ۳۲.

۳. همان، ص ۴.

۴. همان.

۵. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۱۸-۳۲۰.



به این ترتیب، حتی در بحث چگونگی نقل روایات توسط ابن اسحاق یا شاگردان او اطلاعات دقیقی نیست و به سختی می‌توان گرایش‌های فکری آنان را از هم جدا کرد. مسئله دیگر در این خصوص، محبت ابن اسحاق به اهل بیت علیهم‌السلام، از جمله داشتن روابط گرم با امام باقر علیه‌السلام می‌باشد که در کتابش چندین خبر از ایشان نقل شده است.^۱ نداشتن نگاه نسبتاً خوب نسبت به عملکرد عثمان خلیفه سوم، یاد نکردن اموری که دیگران برای وی فضیلت دانسته‌اند و تصریح در نفی ابوذر توسط عثمان نیز نشانه تشیع عراقی وی خوانده شده است.^۲

چنین نگاهی دو سویه به ابن اسحاق و کوشش در جمع‌گرایش او به اهل بیت علیهم‌السلام و انتساب گرایش به فضای متشیع عراق توسط جعفریان راه به جایی نبرده و مسئله رابطه ابن اسحاق با تشیع در نوشته وی حل نشده باقی مانده است.

شرایط زمانی و مکانی فعالیت علمی ابن اسحاق

به نظر می‌رسد که شرایط زمانی و مکانی در نشان دادن نوع نگاه ابن اسحاق بی‌تأثیر نبوده و به تبع آن، با توجه به وجود گرایش‌هایی در اندیشه او، نوع نگاه وی را طراحی کرده‌اند. در زمینه شیعی بودن ابن اسحاق بهانه‌هایی لازم بود تا به واسطه آن، وی شیعی معرفی شود و با این کار، روایت او تضعیف گردد. حضور در عراق و توجه داشتن به امام علی علیه‌السلام، نقل روایاتی در مورد فضایل اهل بیت علیهم‌السلام و دوست داشتن آنان و سرانجام جبهه گرفتن در مقابل عثمان، عمده‌ترین عواملی است که سبب شده تا مورخان او را شیعی قلمداد کنند.^۳

ابن اسحاق (۷۵-۱۵۱ یا ۱۵۲ق) در ربع آخر سده نخست هجری متولد و در نیمه سده دوم در گذشت. در این مقطع، امویان و پس از آنان عباسیان بر جهان اسلام سیطره داشتند. نیمی از حکومت اموی سپری شده بود و در نیمه باقی مانده، وقایعی

۱. ابن اسحاق، السیره، ج ۱، ص ۲۲۴، ۲۴۰، ۶۲۶ و ج ۲، ص ۴۲۸، ۴۳۰ و ۴۹۷.

۲. رسول جعفریان، همان، ص ۳۲.

۳. همان، ص ۳۱.

رخ داد که از توسعه ارضی تا درگیری‌های سیاسی با علویان، خوارج و دیگر گروه‌ها و پس از آن از ضعف و فتور حکومت اموی تا سقوط آن می‌توان موارد بسیاری یافت. طی حکومت دو خلیفه نخست عباسی نیز وقایع سیاسی بسیاری به وقوع پیوست که در همه آن‌ها حاکمیت جدید می‌کوشید پایه‌های قدرت خود را استوارتر کند. علویان به عنوان یکی از گروه‌های معارض در هر دو حکومت در جبهه مخالف قرار داشتند. از زمان معاویه کوشش جدی در مقابله با علویان و گرایش مردم به آنان آغاز شده بود و بدون توقف در دو زمینه سیاسی و فرهنگی در تضعیف و خدشه‌دار کردن چهره آنان اقدام می‌شد. مواردی از قبیل آزار و اذیت جماعت‌های علوی‌گرا، مقابله سیاسی با جنبش‌های علویان، از قبیل قیام‌های زید و یحیی، دستور به لعن و سب علی علیه السلام بر منابر و موارد بسیاری از این دست، نشانه‌های اقدام امویان علیه علویان و طرف‌داران آنان به شمار می‌آید. عباسیان نیز از آغاز کار، در برخورد با علویان کارنامه پاکتری در مقایسه با امویان از خود باقی نگذاشتند. آنان با سرکوب دو حرکت محمد نفس زکیه و ابراهیم و تحت فشار قراردادن خاندان آنان در آغاز خلافت، هم سو بودن برنامه‌های خود را با عملکرد امویان در مقابله جدی با علویان و طرف‌داران آن‌ها ثابت کردند. در این شرایط، روایت گزارش‌ها و حتی امکان آن تحت تأثیر اوضاع سیاسی قرار می‌گیرد؛ هر گروه، شرحی از سلسله وقایع را ارائه می‌داد که با تمایلات و علاقه‌مندی خود منطبق باشد. بنابراین می‌توان در گزارش‌های نویسندگان یا روایان طرف‌دار گرایش شیعی و گزارش‌های همکاران آن‌ها که گرایش متمایل به حاکمیت رسمی داشتند و در نتیجه، پیرو اندیشه اهل سنت و جماعت بودند، اختلافاتی یافت.

محمد بن اسحاق یکی از سه رکن مکتب تاریخ‌نگاری مدینه محسوب می‌شود.^۱ جد او یسار، نخستین اسیر عین‌التمر بود که در زمان فتوحات به مدینه فرستاده شد.^۲ به نظر می‌رسد که پدر ابن اسحاق اهل علم بوده، زیرا وی در نقل روایات، پانزده بار از

۱. مصطفی شاکر، *التاریخ العربی والمورخون*، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. یاقوت حموی، همان، ج ۱۸، ص ۵.



پدر خود نام برده است.^۱ ابن اسحاق پس از سال‌ها گردآوری منابع اطلاعاتی در باره سیره و مغازی پیامبر ﷺ در مدینه، در آغاز حکومت منصور سفری به عراق کرد و مغازی را که در مدینه جمع کرده بود، به وی اهدا کرد. این نسخه، مورد توجه مردم جزیره و ری قرار گرفت، اما مردم مدینه به این نسخه چندان عنایت نکردند. فوک^۲ یکی از مستشرقان، در نتیجه تحقیقات خود پانزده نفر از شاگردان ابن اسحاق را عراقی، اهل جزیره و ری دانسته است، در حالی که تنها یکی از روایان و شاگردان او مدنی نام برده شده است.^۳ سیره ابن اسحاق در مدینه چندان گسترش نیافت، بلکه در شرق، گرایش‌های اساسی به آن دیده شد. به این سبب، روایات سه گانه شاگردان او، یعنی روایت محمد بن عبدالله بن نمیر (م ۲۳۴ق) در حران، و روایت زیاد بن عبدالله بکایی (م ۱۸۳ق) مورد توجه محدثان یا نویسندگان به شیوه حدیثی قرار گرفت، و روایت یونس بن بکیر شیبانی (م ۱۹۹ق) نیز توجه حاکم نیشابوری، ابن اثیر و ابن حجر عسقلانی را به خود جلب کرد.^۴ که هیچ یک به شاگرد مدنی او ابراهیم بن سعد انتساب ندارند.

به اعتقاد برخی اگر چه سیره ابن اسحاق سیره نسبتاً جامعی است، اما به دلیل اتکای نقل‌های او بر پایه روایات روایان مدینه مشکلاتی در آن بروز کرده و روایات او را به نقل‌های رسمی تبدیل کرده است که محور انگیزه‌های خاص مذهبی بوده‌اند.^۵ این سخن، نقدپذیر است، زیرا به طور مسلم، صرف روایت از روایان مدینه در دستور کار ابن اسحاق قرار نداشت و عواملی به بروز خارجی اندیشه‌های مذهبی وی کمک کرد تا در برخورد با شیوه دیگر عالمان آن عصر، اثر و شیوه کار او شاخص گردد.

ابن اسحاق و حجاب معاصرت

هم‌زمان با ابن اسحاق دو تن از فقیهان و محدثان صاحب نام در مدینه می‌زیستند

۱. مصطفی شاکری، همان، ج ۱، ص ۱۶۱.

2. fuck .

۳. مصطفی شاکر، همان، ج ۱، ص ۱۶۱.

۴. همان، ص ۱۶۲.

۵. رسول جعفریان، همان، ص ۳۱.

که تنش‌ها و درگیری‌هایی میان آن‌ها و ابن‌اسحاق گزارش شده است: مالک بن انس و هشام بن عروه بن زبیر. این نوشته می‌کوشد تا میان اتهام شیعی بودن ابن‌اسحاق و درگیری وی با این دو دانشمند رابطه‌ای جست‌وجو کند. همان‌گونه که اشاره شد، یکی از فرض‌های این نوشته به رابطه میان ابن‌اسحاق و برخی حب و بغض‌های شخصی افراد نظر دارد، از این رو بررسی رابطه وی با این دو فرد، ضروری می‌نماید. مالک بن انس در عصر خود، در روایت حدیث، صاحب‌سبک، شناخته شده بود. وی پس از گرفتاری که بر اثر قیام محمد نفس زکیه از جانب حکومت برایش فراهم شد، به توصیه یا درخواست منصور خلیفه عباسی عهده‌دار تألیف کتابی شد که «بزرگان و صحابه بر آن اتفاق داشته باشند» و منصور نیز تعهد داد که مردم را به علم و کتاب او وادارد.^۱

یکی از زمینه‌های مهم در خصوص شیعه دانستن ابن‌اسحاق را می‌توان در وجود اختلاف‌هایی میان او و مالک بن انس جست‌وجو کرد. حتی گزارش گرایش ابن‌اسحاق به قدریه که با مذهب و شیوه مالک در حدیث و تفکر سازگاری نداشت، می‌تواند نشأت گرفته از ریشه‌های اساسی چنین اتهامی باشد. اگر با توجه به منابع و داده‌های آن‌ها امکان بررسی چنین فرضی وجود داشته باشد، می‌توان اندیشید که درگیری میان ابن‌اسحاق و دو فرد مذکور موجب نسبت دادن تشیع به ابن‌اسحاق شد و پس از آن نیز انتساب مذکور در کتاب‌های بعدی رواج یافت و در کتاب‌های رجالی با آوردن نقل‌ها و ارائه قضاوت‌های مختلف تکرار شد. در مقابل متهم کنندگان ابن‌اسحاق، کسانی از قبیل ابن‌حَبَّان و ابن سیدالنَّاس نیز کوشیدند از او دفاع کنند.^۲ در این سیر و طی دوره‌های مختلف، افرادی او را متهم و گروهی نیز تبرئه کرده‌اند. این مسئله تنها به روابط آنان محدود نمی‌شود، بلکه احتمال می‌رود به سبب دشمنی‌های میان ابن‌اسحاق و مالک بن انس و اتهاماتی که مالک به او می‌بست، مردم مدینه نیز نسبت به روایت ابن‌اسحاق روی خوش نشان نداده باشند.

۱. ابن قتیبه دینوری، الامامه والسیاسة، ج ۲، ص ۳۲۲-۳۲۳.

۲. ابن سیدالنَّاس، همان، ج ۱، ص ۵۴-۶۷.

درگیری با هشام بن عروه بن زبیر (۶۱-۱۴۶ق) بخش دیگر بررسی این نوشته است. این امر را که هشام شیوه ابن اسحاق را نمی‌پسندید و روایت او را از همسر^۱ خودش، خوش نداشت^۲ و به نسب ابن اسحاق طعنه می‌زد، نباید از نظر دور داشت.^۳ با وجود این، ابن اسحاق در سخن از حمس^۴ که به شرایط و وضع طواف کعبه در جاهلیت باز می‌گشت، و نیز در داستان وهب بن سنان از هشام بن عروه بن زبیر^۵ و در داستان وحی نیز روایاتی از عروه، پدر هشام آورده است.^۶ علاوه بر این، ابن اسحاق از یزید بن رومان مولای عروه بن زبیر^۷ و دیگر زبیریان نیز روایاتی نقل کرده است.^۸

نگاهی به فضای علمی آن عصر نشان می‌دهد که خاندان زبیر در روایت حدیث جایگاهی داشته و به طور مسلم در حوزه‌های مختلف، به‌ویژه حدیث و سیره، محل رجوع راویان بسیاری بوده‌اند. از این رو می‌توان گرایش ابن اسحاق را به نقل از این خاندان و منسوبان آن‌ها برای تدوین سیره، اقدامی برای جمع آوردن همه روایات و منابع سیره و مغازی دانست. با این حال، رخ داده‌هایی سبب تنش میان ابن اسحاق و هشام بن عروه شده است. هشام در آن زمان حاکم مدینه بود و از قدرت خود برای بیرون راندن ابن اسحاق از مسجد مدینه کمک گرفت. در روایتی که پیش از این ذکر آن گذشت، با نسبت دادن روایت به انس بن مالک حقانیت رفتار خود را توجیه کرد. با

۱. قاطمه دختر منذر بن زبیر همسر هشام بود که از زنان محدثه زمان خود به شمار می‌رفت. هشام و دیگران از وی روایت نقل کرده‌اند. روایت شنیدن و نقل حدیث از او توسط ابن اسحاق در منابع مشهور است که موجبات ناخرسندی هشام را برانگیخته بود. این امر سبب شده است تا برخی نویسندگان برای زدودن سوء ظن هشام نقل در مسجد یا از آن سوی پرده‌ای که میان آن دو فاصله انداخته بود را مطرح کنند (برای اطلاع بیشتر ر.ک: محمدرضا هدایت‌پناه، «نقش خاندان زبیر در تدوین سیره نبوی»، مجموعه نقد و بررسی منابع سیره نبوی، ص ۷۷-۷۸).

۲. ابن خلکان، همان، ج ۴، ص ۱۰۳.

۳. ابن ندیم، همان، ص ۹۲؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳-۲۰؛ ابن قتیبه دینوری، المعارف، ص ۲۴۷؛ خطیب بغدادی، همان، ج ۱، ص ۲۲ و ابن عبدالبر، همان، ج ۱، ص ۱۱.

۴. ابن اسحاق، همان، ج ۱، ص ۱۹.

۵. همان، ص ۱۹-۲۰.

۶. همان، ص ۱۵۱.

۷. همان، ج ۲، ص ۱۵۷ و بسیاری جاهای دیگر.

۸. همان.

در نظر گرفتن این امر، رابطه میان هشام و ابن اسحاق مسالمت‌آمیز گزارش نشده است. نزد هشام که در آن عصر امیر مدینه بود، تعریفی از ابن اسحاق شد که موهای زیادی دارد و فرق سر را باز می‌کند.^۱ در روایت، ادامه تعریف و داستان نیامده است، اما هشام دستور داد او را تازیانه زدند و وی را از نشستن در انتهای مسجد نهی کردند. توجه آن بود که وی رویی نکو دارد و با زنان مغالزه می‌کند. به نظر می‌رسد، این اقدام سبب محدودیت فعالیت اجتماعی ابن اسحاق در مدینه شد که متعاقب آن وی مدینه را ترک کرد.^۲

با چنین مقدماتی می‌بایست بخش اصلی بحث که صحبت و چگونگی ارتباط ابن اسحاق با تشیع است، بررسی شود. مسلم است بررسی هر امری منفصل از فضای زمانی و مکانی آن، راه به جایی نمی‌برد، لذا در بررسی رابطه یاد شده، باید به فضایی که افکار ابن اسحاق در آن رشد کامل پیدا کرد، توجه نمود.

ابن اسحاق که از موالی بود، در ربع آخر سده نخست هجری در مدینه متولد شد و در آن رشد و نمو کرد. او دوران علم آموزی خود را در آنجا گذراند و نزد اساتید وقت، از قبیل زهری و دیگر محدثان آموزش دید و مواد سیره و مغازی را گرد آورد. او در سال ۱۱۵ق به اسکندریه رفت و در محضر اساتیدی، از قبیل یزید بن ابی حبیب (م۱۲۸ق) و دیگر محدثان مصری کسب علم کرد.^۳ ابن اسحاق پس از بازگشت به مدینه، تحصیل و جمع‌آوری روایات را از اساتید آنجا ادامه داد و پس از مدتی تدریس، در ۴۵ سالگی از مدینه به قصد عراق خارج شد.^۴ یا وجود روایت سیره و مغازی در مدینه و عراق، اغلب هجده شاگرد او ایرانی و عراقی هستند، تنها ابراهیم بن سعد، مدنی است و جز او کسی در مدینه از ابن اسحاق سیره را نقل نکرده است.^۵ به این ترتیب، دوران علم آموزی و شکل گرفتن اندیشه ابن اسحاق در آغاز سده

۱. یاقوت حموی، همان، ج ۱۸، ص ۷.

۲. همان.

۳. ژوزف هوروویتز، المغازی الاولی و المؤلفوها، ص ۷۷.

۴. ابن ندیم، همان، ص ۴۹۲؛ خطیب بغدادی، همان، ج ۶، ص ۸۱-۶ و یاقوت حموی، همان، ج ۱۸، ص ۶.

۵. یاقوت حموی، همان، ج ۱۸، ص ۶.



دوم هجری در مدینه بوده، اما باز تولید اندیشه‌های وی در مدینه نبوده است. گزارشی که در باره نقل نشدن سیره یا مغازی تألیفی او در مدینه آمده است، می‌تواند با این فضا مرتبط باشد. به طور قطع، فضای مدینه و اندیشه‌های ناهمگون ابن‌اسحاق که با آن فضا سازگاری نداشت، در این امر نقش داشته است. در آغاز بحث به اتهاماتی که در سبک کار به ابن‌اسحاق زده شد یا به شیوه وی در گردآوری احادیث که نقل از زنان را نیز روا می‌دانست، اشاره شد. با وجود روایت عالمان مدینه از زنانی از قبیل عایشه و حفصه و دیگران که برخی از آن‌ها از همسران پیامبر ﷺ و از امهات المؤمنین بودند، بازتاب شیوه ابن‌اسحاق و نقل از زنان زنده هم عصر که با برخی بی‌احتیاطی‌ها همراه بود، نزد عالمان مدینه چندان خوشایند نبود و به نظر می‌رسد هر یک از آنان به گونه‌ای کوشیدند با متهم کردن ابن‌اسحاق، از وثوق روایات او بکاهند و از این راه، او را تضعیف کنند.

به طور طبیعی ناهمگونی سبک کار او با چگونگی و شیوه کارکرد مدنی‌ها که میل و علاقه به نقل مغازی و سیره داشتند، زمینه درگیری به دلیل تفاوت شیوه‌ها را فراهم آورد. در این فضا ابن‌اسحاق که به‌طور مستقیم از افراد هیچ قبیله‌ای نبود و در پایگاه اجتماعی نیز به موالی تعلق داشت و به احتمال، بی‌احتیاطی‌هایی در نقل حدیث، به‌ویژه نقل از زنان مرتکب شده بود، توان مقاومت نیافت و کلاس درسش با بی‌اقبالی روبه‌رو شد، خود نیز از جانب بزرگان علمی و سیاسی شهر تخطئه شد، ناچار راه عراق پیش گرفت.

با این همه، سخن به مسائل فوق ختم نمی‌شود و از برآیند امور و نقل‌هایی که دیگران از او کرده‌اند به دست می‌آید که ابن‌اسحاق خود را محصور شیوه‌های تحقیقاتی مکتب تاریخی مدینه نکرده بود، زیرا محمد بن عمر واقدی و احمد بن یحیی بلاذری که در رأس اعتماد‌کنندگان به مکتب تاریخی مدینه قرار دارند، اشاره‌ای در خور توجه به او ندارند. با این حال، طبری و خلیفه بن خیاط او را در صدر استنادهای خود قرار داده‌اند.^۱

۱. تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۲۶-۲۷ و بسیاری از جاهای دیگر.

از نظر روشی، مقایسه‌ای هر چند خلاصه و کوتاه تفاوت مکتب مدینه را با شیوه روایی ابن‌اسحاق روشن خواهد کرد. پدیدآورندگان مکتب حدیثی و حتی تاریخی مدینه، محدثان این شهر بودند که در حلقه‌های نقل و روایت حدیث از بزرگان و مشایخ خود تربیت شدند.^۱ سیطره حدیث و شیوه‌های نقل و روایت بر اساس شیوه حدیثی به قدری بوده که به مکتب مدینه، مکتب اهل حدیث نیز گفته شده است. در حوزه نقل‌های تاریخی، آنان شیوه انتقال اطلاعات را از حدیث‌نگاری گرفته و مواد داده‌های تاریخی را که آن‌ها نیز به شیوه حدیثی تألیف و جمع شده بود، به آن افزودند. احادیث و روایات، مهم‌ترین منابع مورد استفاده آنان در مغازی و زندگی پیامبر ﷺ بود که وفاداری به شیوه‌های نقل و انتقال آن را به حوزه حدیثی فراموش نمی‌کردند.^۲

ابن‌اسحاق پس از ورود به فضای علمی و فکری عراق، مغازی را روایت کرد که در مقایسه با سیره و تلقی از آن، جلوه و دید متمایزی با روایت مدینه داشت. فضای علمی آن جا متأثر از حضور موالی و راویان غیر عرب بود. نقل شده است که وی مغازی را برای منصور عباسی نوشت و اهالی کوفه روایت مغازی را نخستین بار از او شنیدند.^۳ نقل مغازی و نوشتن آن به دستور یا بدون دستور منصور، ابن‌اسحاق را با حوزه تازه‌ای پیوند داد که با فضای مدینه تفاوت داشت. با وجود گرایش برخی عراقی‌ها به شیوه علمای مدنی، به‌ویژه در آغاز امر تدوین سیره و مغازی، نحوه کار در عراق متفاوت بود. نزد عراقی‌ها دیدگاه تاریخی و مواد تاریخی به شکل روایت اخباری بود که وجه تمایز مکتب عراق از مکتب مدینه به شمار می‌رود. تفاوت در نوع نگرش به حوادث و اخبار تاریخی، جداکننده سبک‌های مکتب‌های مدینه و عراق بود.^۴

خروج از حجاز و ورود در محیطی که اجتماع ناهمگونی از اقوام و قبایل را داشت،

۱. عبدالعزیز دوری، «تحقیقی درباره کتاب ابن‌اسحاق»، ترجمه شهلا بختیاری، مجموعه نقد و بررسی منابع سیره، ص ۶۱.

۲. سیدصادق سجادی و هادی عالم‌زاده، تاریخ‌نگاری در اسلام، ص ۴۸.

۳. یاقوت حموی، همان، ج ۱۸، ص ۶.

۴. سیدصادق سجادی، همان، ص ۵۷.



موانع مکتب مدینه را از سر راه ابن اسحاق برداشت. اهتمام او به جمع‌آوری اطلاعات اقوام پیش از اسلام، مرسوم مکتب مدینه نبود، اما برخی از روایات پیش از اسلام مورد اهتمام او قرار گرفته است که حتی در برخی از آن‌ها علاوه بر کمک گرفتن از اسرائیلیات، ردّ پای قصه‌های یمانی را نیز می‌توان دید. از این رو به نظر می‌رسد پای‌بند نبودن وی به روش تحقیق و تعلیم محدثان که مقبول مکتب مدینه بود، یکی از احتمال‌های ناراحتی و درگیری‌های مالک بن انس با او باشد، زیرا او مواد و اساس سیره خود را از طریق جمع‌آوری اطلاعات از منابعی پی‌ریخت که برخی از آن‌ها در نظر اهل مدینه و عالمان آن‌جا مشکوک بودند.^۱

احتمالاً به همین دلیل، روایت مغازی او نیز در مدینه مقبولیت نیافت و - همان‌گونه که اشاره شد - تنها یکی از راویان مغازی او، یعنی ابراهیم بن سعد، مدنی است. از این‌جا می‌توان تقرب ابن اسحاق را به مکتب تاریخی عراق قوی‌تر دید تا مکتب مدینه. مکتب عراقی به نوعی خبردهی توجه داشت که مکتب مدینه در مقابل آن، پای‌بند شیوه‌های حدیثی بود؛ آنان در اسناد، سهل‌گیر بودند و اینان تحت تأثیر شیوه محدثان، سخت پای‌بند اسناد بودند. با وجود آن که در نوشته و آثار ابن اسحاق اهتمام به اسناد در روایت دوران پس از بعثت پیامبر ﷺ نمود بیشتری دارد، اما باز در این بخش، احادیث با اخبار و قصص مخلوط شده‌اند که این امر نیز شیوه مرسوم مکتب اهل مدینه نبود.

در مغازی، صاحب تألیفان یا محدثان مدینه با استادان مدنی خود ارجاع کرده و استناد فراوان می‌دادند. در حالی که تابعان سبک عراقی، آن را یک‌جا جمع کرده و در آغاز روایت می‌آوردند، زیرا قطع شدن روایت را به منظور ذکر نام راوی یا راویان نمی‌پسندیدند. با وجود این، در عصر ابن اسحاق تکیه بر اسناد، نشانه دقت نبود. او در نقل اخبار و احادیث، متن و روایت را مهم‌تر می‌دانست. نقل‌های مذکور نیز نزد گروه‌ها و خاندان‌های زیادی شناخته شده بود، زیرا در روایاتی از این دست، نام

۱. ابن سیدالناس، همان، ج ۱، ص ۱۷.

حاضران و شاهدان نبردها آمده بود و اخبار آن‌ها نزد مردم مسموع بود. نقل از کتاب یا نوشته دیگران نیز کار عجیبی نبود. اگر مالک به ابن اسحاق حمله کرده و وی را دجال یا دروغ‌گو معرفی نموده، بخشی به دلیل همین تفاوت‌ها است. منابع از درگیری این دو در بررسی حدیث سخن گفته‌اند و به دنبال آن، پای نسب ابن اسحاق نیز به میان آمده است. به نظر می‌رسد که مالک بن انس از شیوه کار ابن اسحاق خشنود نبود. ابن اسحاق در روایات، حتی موارد و روایات منقول از مالک، دقت و مو شکافی داشت. خواست او از مردم - همان‌گونه که اشاره شد - برای آوردن سخنان مالک نزد وی نشانه دقت مذکور است که مقبول علمای حدیثی نبود و مالک به عنوان پیشگام و سخن‌گوی آنان در عصر خویش چنین شیوه‌ای را بر نمی‌تافت. در مقابل، ابن اسحاق اطلاعات موجود، حتی قصه‌های عامیانه را نیز از نظر دور نداشت که مورد انتقاد مالک بود. طبق شیوه آن عصر، نقل از قصه‌گویان و اخذ مطالب از یهودیان و مسیحیان برای افزایش معلومات، امری درست تلقی نمی‌شد، زیرا استنادهای حدیثی در آن وجود نداشت. بر اساس شیوه‌ای که در حال نضج گرفتن بود، ابن اسحاق می‌کوشید با اخذ مطالب از یهودیان و مسیحیان و دیگران و حتی آوردن برخی اشعار که گروهی آن‌ها را ساختگی می‌دانستند، بر غنای منابع اطلاعاتی خود بیفزاید. این شیوه نزد مورخان بعدی ادامه یافت و به گونه‌ای زمینه‌ساز رسوخ و نفوذ برخی اخبار اسرائیلی (اسرائیلیات) در منابع تاریخ مسلمانان شد. البته این که شیوه مذکور چقدر مورد موافقت عالمان حدیثی بود، سخنی است که مستلزم بحثی جداگانه است.

کوشش ابن اسحاق را می‌بایست با توجه به روحیه علم پژوهی وی و تمایل روز افزونش به شنیدن قصه‌ها و روایات و توجه او به بررسی تاریخ به صورتی مستقل از حدیث و گرایش به افراط در سیر ملاحظه و بررسی کرد. در نتیجه این سیر، علم تاریخی به استقلال از سیره تمایل نشان می‌داد که با ملاحظات فوق می‌توان وی را از نخستین پیشگامان گرایش مذکور به حساب آورد. امور فوق با روحیه حدیث‌نگاران و وفاداران به شیوه حدیثی مدینه که با محافظه‌کاری در متد خود سعی در حفظ اوضاع



داشتند، سازگاری نداشت. این کوشش دو سویه می‌توانست زمینه‌ساز اتهاماتی به ابن اسحاق باشد.

علاوه بر شیوه و سبک کار و نگارش، مسائل دیگری نیز می‌بایست در حوزه مطالعاتی مورد نظر باشد. ابن اسحاق در تمایلات اعتقادی از قدریه شمرده شده است،^۱ گرچه عده‌ای نیز آن را نفی کرده‌اند.^۲ در سیره او مطلب یا مطالبی دال بر تأیید قدریه از سوی او یا گرایش وی به قدری‌ها وجود ندارد، تنها دو روایت از عمرو بن عبید آمده است: حدیثی از پیامبر ﷺ به نقل از عمرو در باره جدایی مؤمن از دنیا^۳ و حدیث دیگری در نبرد ذات‌الرقاع در سال ۴ق که به شأن نزول آیه یازدهم سوره مائده اشاره دارد.^۴ هر چند عمرو بن عبید هم عصر وی بود، اما هیچ نشانه دیگری در منابع یا یادی از شرح حال وی مبنی بر ارتباط میان او و قدریه وجود ندارد. بنابراین آیا می‌توان فردی را با دو نقل، به گرایشی منتسب کرد؟

در بررسی سیر تاریخی شیعی دانستن ابن اسحاق، عبارتهایی مرتبط با ذکر تمایلات شیعی او با اشارات کلی آمده است.^۵ یاقوت در معجم‌الادباء تعدادی از علمای مغازی، از جمله ابن اسحاق، ابومشعر و دیگران را شیعی خوانده است.^۶ یکی از موارد احتمالی مصداق این انتساب می‌تواند ارجاع به علویان و احترام به آنان باشد. ابن اسحاق امام علی علیه السلام را نخستین مسلمان می‌داند بدون این‌که مانند طبری، زید بن حارثه یا ابوبکر را در این امر نامزد نشان دهد. او در دو روایت، اسنادها را به عبدالله بن حسن بن حسن مثنی از سادات حسنی خاتمه داده است: یکی در مورد تصدیق آمدن وحی در آغاز بعثت توسط خدیجه^۷ و دیگری در سربزه زید بن حارثه به مدین.^۸

۱. خطیب بغدادی، همان، ج ۱، ص ۲۲۴-۲۲۵ و ابن قتیبه دینوری، المعارف، ص ۳۰۱.
۲. خطیب بغدادی، همان، ص ۲۲۶.
۳. ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۲، ص ۸۵.
۴. همان، ج ۲، ص ۱۵۷.
۵. خطیب بغدادی، همان، ج ۱، ص ۲۲۴.
۶. یاقوت حموی، همان، ج ۶، ص ۴۰۰.
۷. ابن هشام، همان، ج ۱، ص ۲۷۱.
۸. همان، ج ۴، ص ۲۸۱.

هم‌چنین او از ابوجعفر امام محمد بن علی الباقری علیه السلام روایت نقل کرده است. امام باقر علیه السلام به دلیل موقعیت شاخص علمی، مورد مراجعه طالبان علم و حدیث بود و روایاتش تحت تحریم قرار نداشت. به طور قطع، عالمان متعددی با امام در ارتباط بوده و با ایشان مراد شده‌اند. در هیچ یک از اخبار زندگی ابن اسحاق نیز خبری دال بر منع روایت از امام علیه السلام نیامده است. در نقل‌های متعددی از پاسخ‌گویی امام به پرسش‌های دشوار مردم و فتواهای متعدد در معارف اسلامی سخن به میان آمده است.^۱ فقیهان حوزه‌های فکری و علمی نیز در محضر ایشان پاسخ‌تنگناهای علمی خود را می‌یافتند.^۲ به این ترتیب، نمی‌توان صرف نقل روایاتی از امام علیه السلام و دیگر علویان را ذال بر گرایش شیعی ابن اسحاق دانست. منابع نیز از ارتباط او با امام باقر علیه السلام سخنی به میان نیاورده‌اند.

پیش از این اشاره شد که یکی از شیوه‌های مرسوم عصر وی، کوشش در جمع روایات بوده است که همه روایات نقل شود بدون آن‌که دسته‌ای نقل و دسته‌ای دیگر حذف شوند؛ امری که در دستور نگارشی ابن هشام قرار داشت، اما ابن اسحاق نه. این مسئله، تفاوت ابن اسحاق و راوی سیره او را نشان می‌دهد. گرایش ابن اسحاق به نقل از امام علیه السلام نزد دیگران که هم عصر امام بودند، نیز دیده شده است. سفیان ثوری، سفیان بن عیینه و حتی ابوحنیفه از مراجعان نزد امام نام برده شده‌اند که نشانه مقام شامخ علمی امام است.^۳ اما پرسش آن است که چرا از این میان، ابن اسحاق به شیعی‌گری و در نتیجه، تضعیف روایات نزد اهل حدیث متهم شده است؟ به نظر می‌رسد که امری، از جمله ارتباط با بزرگان شیعه و علویان، به عنوان حربه‌ای برای متهم کردن و تضعیف اشخاص کاربرد داشته است که در مواقع لزوم در مورد افراد به کار برده می‌شد.

۱. روایت‌ها و نقل‌های متعددی درباره موقعیت علمی امام باقر علیه السلام در عصر خود و مراجعه عالمانی، از قبیل حکم بن عیینه از سرشناسان عصر نزد ایشان آمده است (ر.ک: ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۳، ص ۷۸؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۷۷ و اسد حیدر، الامام الصادق والمذهب الاربعه، ج ۲، ص ۴۴۵).

۲. ابن منظور، همان، ج ۲۳، ص ۷۸ و ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۴.

۳. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۸.

از فضای سیاسی زمان نباید غافل بود. اواخر عهد اموی و آغاز عصر حاکمیت عباسیان مقارن دوران تدریس ابن اسحاق بود. او پس از پیروزی عباسیان، به عراق و پس از آن در سال ۱۴۲ق به جزیره رفت. اشاره شد که نخستین بار مغازی در جزیره از او شنیده شد و حتی سال‌های ۱۴۲-۱۴۶ق در حیره متوجه منصور شد.^۱ از گزارش‌هایی نیز سخن گفته شد که دال بر آن است که او مغازی را برای منصور نوشت که وی علاقه‌مند به تعلیم آن به فرزندش مهدی بود.^۲ با این حال، ثابت نشده که ابن اسحاق مغازی را به دستور منصور نوشته باشد. خطیب بغدادی معتقد است که این نسخه مغازی به سلمة بن فضل رسیده و به همین دلیل بر روایات دیگران برتری دارد.^۳

نتیجه

به این ترتیب در فضای علمی عراق که با سبک کار ابن اسحاق سازگارتر بود، زمینه مناسب برای روایت سیره فراهم شد. در عراق امکان اخذ مطالب از همه منابع فراهم بود. جدایی از محیط و شرایط مورد سلوک مدینه امکان نقل سیره و مغازی پیامبر ﷺ را به سبکی متفاوت از مدینه به ابن اسحاق داد. در مدینه شرایطی که گرد ابن اسحاق به وجود آمد، چه در زمان خود وی و چه در دوره‌های بعدی، محیطی سرشار از اتهامات را فراهم کرده بود که امکان مقبولیت و رواج سیره او را به حداقل می‌رساند. با در نظر گرفتن این محیط می‌توان دلایل عدم استقبال از مغازی و حتی مباحثات وی در حوزه مغازی را در مدینه دریافت و به دلیل کاستی شاگردان مدنی در مقابل عراقی و ایرانی پی برد.

دلخوری‌های شخصی علاوه بر ناراحتی از سبک و سیره ابن اسحاق نزد معاصران وی، از قبیل مالک بن انس و عروة بن هشام زبیری نیز در مهیا نمودن زمینه برای

۱. ابن قتیبه دینوری، المعارف، ص ۴۶۲-۴۶۳؛ یاقوت حموی، همان، ج ۶، ص ۴۰۰ و خطیب بغدادی، همان، ج ۸، ص ۲۷۷.

۲. خطیب بغدادی، همان، ج ۷، ص ۲۴۵.

۳. همان، ج ۸، ص ۲۲۱.

اتهاماتی که به ابن اسحاق زده شد، می‌توانست مؤثر باشد.

هم‌چنین موافق نبودن با حاکمیت خلفای اموی و عباسی با دو عنوان علوی یا خارجی، نشان زده می‌شد و خلفا سرکوبی آن‌ها و گروه‌های طرف‌دارشان را به منظور استوارتر ساختن قدرت حکومت، ضروری می‌دیدند. با این توصیف نباید از جو سیاسی به وجود آمده غافل شد که با منتسب کردن هر گرایشی به ضدیت با جو سیاسی حاکم با عنوان علوی، شیعی یا منتسب کردن افراد به آن گرایش، بهترین ابزار برای دفع معارضان یا مخالفان، حتی در حوزه ارتباط‌های شخصی را فراهم می‌کرد و آنان را از صحنه خارج می‌کرد یا در انزوا قرار می‌داد.

تشیع و قدری‌گری - بدون در نظر گرفتن اعتقاد قلبی و باطنی به آن‌ها - در میان طیفی از اتهامات قرار داشت تا با بهره‌گیری از آن، به جدا شدن و متفاوت بودن سبک و شیوه کار ابن اسحاق از محدثان مدنی، اعتراض کنند. با انتساب او به تشیع یا قدری بودن امکان تضعیف او به راحتی برای مخالفانش فراهم می‌شد و از وثوق روایاتش در حوزه تاریخ که به طور نامحسوس در حال استقلال از حدیث بود، می‌کاست. با وجود این، می‌بایست تأکید کرد که در منابع هیچ کوششی از جانب ابن اسحاق مبنی بر جدا و دور نشان دادن خود از تشیع یا رفع انتساب به آن مشاهده نشد، هر چند اثبات شیعی بودن وی از سندیت و ارزش مندی سیره رسول خدا ﷺ که وی نخستین بار آن را ارائه داد، نمی‌کاهد.

به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که دور شدن تدریجی ابن اسحاق از شیوه محدثان مدنی موجبات ناخشنودی آنان را فراهم ساخت و آنان با اتهامات گوناگون کوشیدند او را تضعیف کنند. البته مخالفان متعدد تشیع و شیعی‌گری از هر حربه‌ای برای تضعیف این حوزه‌ها استفاده می‌کردند تا به هر شیوه و راه ممکن، صحنه را از رقیبان و مخالفان خالی کنند.

فهرست منابع

۱. ابن اسحاق، محمد بن یسار، السیره، به کوشش سهیل زکار، بیروت، ۱۳۹۸ق.
۲. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، بیروت، دارالصادر، [بی تا].
۳. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تصحیح یوسف علی طویل و مریم قاسم طویل، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۸م.
۴. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، به کوشش محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۷م.
۵. ابن سید الناس، محمد بن محمد یعمری، عیون الأثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر، قاهره، ۱۳۵۶ق.
۶. ابن عبدالبر، الاستیعاب، بیروت، داراحیاء التراث العربی، [بی تا].
۷. ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسه، به کوشش خلیل منصور، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۷م.
۸. _____، المعارف، به کوشش ثروت عکاشه، بیروت، ۱۹۶۰م.
۹. _____، عیون الأخبار، بیروت، دارالکتب العربی، [بی تا].
۱۰. ابن منظور، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق، دمشق، دارالفکر، ۱۹۸۸م.
۱۱. ابن ندیم، اسحاق بن محمد، الفهرست، به کوشش فلوجل، لایبزیک، ۱۸۷۲م.
۱۲. ابن هشام، السیره النبویه، به کوشش عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۹۶م.

۱۳. جعفریان، رسول، سیره رسول الله ﷺ، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۷.
۱۴. حیدر، اسد، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، اصفهان، مكتبة امير المؤمنين، [بی تا].
۱۵. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، تاریخ بغداد، قاهره، ۱۳۴۹ق.
۱۶. خلیفه بن خیاط، تاریخ، تحقیق سهیل زکار، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۳م.
۱۷. دوری، عبدالعزیز، «تحقیقی درباره کتاب ابن اسحاق»، ترجمه شهلا بختیاری، مجموعه نقد و بررسی منابع سیره نبوی، تهران، سمت، ۱۳۷۸.
۱۸. ذهبی، شمس الدین، تاریخ، به کوشش عبدالسلام تدمری، بیروت، ۱۴۰۹ق.
۱۹. _____، تذکره الحفاظ، حیدرآباد دکن، ۱۹۵۵م.
۲۰. _____، سیر اعلام النبلاء، تحقیق شعبان ارنؤوط، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ق.
۲۱. _____، میزان الاعتدال، بیروت، دار احیاء التراث، [بی تا].
۲۲. سجادی، سیدصادق و هادی عالمزاده، تاریخ نگاری در اسلام، تهران، سمت، ۱۳۷۵.
۲۳. شاکر، مصطفی، تاریخ العربی و المورخون، بیروت، ۱۹۷۸م.
۲۴. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۶۶م.
۲۵. هدایت پناه، محمدرضا، «نقش خاندان زبیر در تدوین سیره نبوی»، مجموعه نقد و بررسی منابع سیره نبوی، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۸.
۲۶. هوروویتز، ژورف، المغازی الأولى و مؤلفوها، ترجمه به عربی حسین نصار، قاهره ۱۳۶۹ق/۱۹۴۹م.
۲۷. یاقوت حموی، ابو عبدالله، معجم الادباء، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۰م.